

ماهیت مشروعیت سیاسی ساسانیان در تاریخ‌نگاری یعقوبی

مرتضی حسن نژاد^۱

ابوالفضل رضوی^۲

محمد سپهری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۵

چکیده:

درک مشروعیت سیاسی در اندیشه سیاسی ایران، مبتنی بر دادگری، امنیت‌طلبی و نظم حاکم بر جهان هستی بوده و صرف‌نظر از معنای ساده امنیت، وجهی عمیق‌تر، در پیوند با جهان‌بینی و نظم کیهانی مورد اعتقاد ایرانیان داشته‌است. از این رو، پرداختن به عدالت و امنیت در هر عصری و شرح سلوک معطوف به نظم و امنیت از سوی فرمانروایان است که فهم مشروعیت سیاسی آنها را امکان‌پذیر می‌کند. بررسی مشروعیت سیاسی شاهان ساسانی نیز تابع همین قاعده است. در همین جهت، به نظر می‌رسد یعقوبی، مورخی که در قرن سوم هجری می‌زیست و با رویکرد فرهنگی‌تری با تاریخ مواجهه داشته است، از همین منظر کارکردگرایانه به تاریخ ساسانیان پرداخته و کارکردهای نظام حکومتی را مبتنی بر میزان اهتمام حاکمان آن به دادگری و امنیت‌طلبی ایشان روایت کرده است. یعقوبی به عنوان یکی از نخستین تاریخ‌نگاران مسلمان، ضمن این‌که نگرش انتقادی‌تری نسبت به گزارش‌های موجود درباره تاریخ ساسانیان دارد و در شرح تاریخ ایشان میان افسانه و تاریخ تمیز قائل می‌شود، در پرتو نگرش فرهنگی خویش، با تکیه بر دادگری و تأیید سلوک نیک یا نفی بدروشی فرمانروایان ساسانی، عملکردهای مطلوب یا نامطلوب آنها را به نحوی روایت می‌کند که اهمیت عدالت و ضرورت تأمین امنیت را به مخاطب خویش یادآور شود. نوشتار حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی، با هدف تبیین مشروعیت سیاسی فرمانروایان ساسانی در نگاه یعقوبی، چگونگی روایت این مورخ را درباره سلوک سیاسی-اجتماعی آنها مورد بررسی قرار می‌دهد.

کلید واژه ها: یعقوبی، تاریخ‌نگاری، مشروعیت، مشروعیت سیاسی، ساسانیان

^۱ دانشجوی دکتری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (Pentas19@yahoo.com)

^۲ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) (Razavi_edu@yahoo.com)

^۳ استاد گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (Sepehran55@gmail.com)

مقدمه

مشروعیت زیر بنا و دوام بخش همه حاکمیت هاست. مشروعیت مفهوم مهمی در درک اعمال قدرت و رابطه بین سیاست و جامعه است. زمانی که نهادهای سیاسی به‌عنوان کفیل فضای عمومی نقش ایفا می‌کنند، برای اینکه ابزار و همچنین تجلی قانون شناخته شوند و نیز متضمن این اصل باشند که نه به دلیل ترس، بلکه براساس وظیفه از آنها اطاعت می‌شود، باید دارای مشروعیت باشند. از این حیث، مشروعیت را اغلب به‌معنای حق اعمال قدرت یا حق حکمرانی تعریف می‌کنند. مشروعیت ارتباط نزدیکی با مفهوم تعهد و التزام به فرمانبرداری دارد، به بیان دیگر متضمن توانایی نظام سیاسی در ایجاد و حفظ این اعتقاد است که نهادهای سیاسی موجود مناسب‌ترین نهادها برای جامعه هستند. از این حیث، مشروعیت سیاسی با کارآمد بودن نظام سیاسی یکسان است و ریشه در چگونگی انجام وظایف و ماهیت کارکردهای حکومت دارد. وقتی نظام سیاسی به درستی وظایف و کارکردهای خویش را انجام دهد، مشروع و زمانی که در اعمال آنها سستی نمایند و یا ناکارآمد گردد نامشروع است.

در ایران باستان نیز حکومت‌ها، در پرتو فرهنگ سیاسی خاص ایران، امنیت و انتظام به معنای دفاع از مرزها در مقابل تهدیدهای خارجی، برقراری نظم‌درونی به‌معنی جلوگیری از تعدی و زیاده خواهی درون جامعه، برقراری نظام اداری و دیوان‌سالاری منسجم جهت اداره بهتر امور، پرداختن به امور عام المنفعه و دلجویی از رعیت، گسترش صنعت و تجارت، ایجاد ثبات در طرق مواصلاتی و هر گونه مصداق دیگری که در ذیل عدالت و امنیت قرار می‌گرفت، به‌انجام می‌رساندند و در این صورت از مشروعیت برخوردار بودند. به نظر می‌رسد مواجهه تاریخ‌نگاران دوران اسلامی و از جمله یعقوبی با مسئله مشروعیت حکومت‌ها و از جمله حکومت ساسانیان در همین چارچوب کارکردگرایانه قابل پیگیری است و حسب دادگری و امنیت‌طلبی فرمانروایان ساسانی به این مقوله پرداخته‌اند.

یعقوبی مورخ- اندیشمند قرن سوم هجری که رویکرد فرهنگی‌تری به تاریخ دارد، هرچند به اختصار، نگرش قابل توجهی به تاریخ ساسانیان و میزان کارآمدی حکومت ایشان داشته و روایت‌های قابل اعتنایی را در این خصوص ارائه می‌دهد. در همین جهت، نوشتار حاضر با رویکرد توصیفی- تحلیلی و طرح این پرسش که: میزان دادگری و امنیت‌طلبی فرمانروایان ساسانی در مشروعیت سیاسی آنها در نگاه یعقوبی چه تأثیری داشت؟ نخست به بن‌مایه‌های مشروعیت سیاسی در ایران باستان می‌پردازد و در ادامه مصداق مشروعیت یا عدم مشروعیت فرمانروایان این سلسه را در روایت یعقوبی ارائه می‌دهد.

بن‌مایه‌های مشروعیت سیاسی در ایران باستان

عدالت و کارآمدی حکومت:

در اندیشه سیاسی ایران‌زمین، بنیان مناسبات جامعه و حکومت بر عدل استوار است و دوام و پویایی این دو بنیاد منوط به «داد» است. جایگاه عدل در حکم تلاش برای برقراری قانون راستی و تکوین و استمرار پادشاهی آرمانی، تجلی اراده الهی است و ملک و ملت در پناه آن آرامش می‌گیرد. در یسنا بهترین شهریاری از آن اهورامزدا و اردیبهشت آمده است (پورداود، ۱۳۷۷، ج ۱: ۹۳؛ اوستا، یسنا(گاهان)، هات ۳۵، بند۵). اردیبهشت (اشه و هیسته) نماد کانون ایزدی و نظم اخلاقی در جهان است (آموزگار، ۱۳۸۴: ۱۶) که توسط اهورا مزدا برقرار می‌شود و شهریاری آرمانی تحقق می‌یابد. صورت زمینی پادشاه آرمانی، فرمانروایی شایستهٔ برخوردار از فرهٔ ایزدی است که هم‌زمان از فرهٔ ایرانی و فرهٔ کیانی برخوردار است. چنین پادشاهی ملزم به رعایت «داد» است و آن چنان که در لقب هوشنگ با عنوان «پرداته» (قانونگذار و دادگر پیشین) آمده و سپس در قالب عام به‌عنوان لقب فرمانروایان اعصار اسطوره‌ای- حماسی (پیشدادیان) به کار رفته، اصلی بنیادین در حصول به مقام شاهی تلقی شده‌است (آموزگار، ۱۳۸۴: ۵۱). از این پس، پادشاه دادگر است، چرا که برای تحقق آشه یعنی پیروزی نهایی راستی بر دروغ تلاش می‌کند. مبداء چنین نگرشی در اصول جهان‌بینی مزدیسنا قابل جستجو است که جهان را عرصه پیکار نیکی و بدی و یا راستی و ناراستی قلمداد می‌کند (ر.ک: اوستا، گاهان، هات ۳۰، بندهای ۳-۶؛ دینکرد، کتاب سوم، دفتر یکم، کرده ۹۶). بر این اساس، جامعه ایرانی، عدل را بنیان حیات اجتماعی و اقتصادی خود می‌دانسته و اگر هم ساخت سیاسی موجود در عمل دادگری نداشت، در یک مفهوم نظری و فرهنگی، در حکم آرمانی قابل توقع و مطالبه‌ای به حق، آن را مهم می‌شمرده و از مبانی هویتی خویش به‌شمار می‌آورده‌است.

طهمورث، هنگامی که بر تخت می‌نشیند عدول از بدی و میل به خویشتن کاری را چنین یادآور می‌شود:

چنین گفتم که امروز تخت و کلاه	مرا زبید این تاج و گنج و سپاه
جهان از بدیها بشویم به رای	پس آنچه کنم در گهی گرد پای
ز هر جای کوه دستم دیو	که من بودم خواهم جهان را خدیو
هر آن چیز کاندرا جهان سودمند	کنم آشکارا گشایم زبند

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۱، ۴۹، ابیات ۴-۷)

به همین نحو، منوچهر پس از پیروزی بر سلم و تور چنین نفی بدی می‌کند:

هر آن چیز کان نزره ایزدبست از اهریمنی گر ز دست بدبست

سراسر ز دیدار من دور باد بدی را تن دیو رنجور باد

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۱، ۱۳۰، ابیات ۸۵۳-۸۵۴)

داریوش هم در کتیبه بیستون راست‌کاری و مقابله با دروغ را مورد تأکید قرار می‌دهد (شارپ، ۱۳۸۲: ۶۷-۷۰). در کتیبه نقش رستم نیز به راست‌محوری اهتمام دارد:

«... به‌خواست اهورامزدا چنان کسی هستم که راستی را دوست هستم، بدی را دوست نیستم، نه مرا میل است شخص ضعیف از طرف توانا به او بدی کرده‌شود، نه مرا میل است که شخص توانایی از طرف ضعیف به او بدی کرده‌شود. آنچه راست است آن میل من است. مرد دروغگو را دوست نیستم» (شارپ، ۱۳۸۲: ۸۹).

امنیت سیاسی:

امنیت با نظام فرهنگی - ارزشی جوامع و همانا فرهنگ سیاسی آنها مرتبط است و لذا می‌تواند مقوله‌ای تاریخی قلمداد شود که در هر عصری متناسب با شرایط خاص خود درک و تفسیر شود. به تبع مفهوم امنیت، امنیت سیاسی نیز مبحثی پیچیده و پرکاربرد است که در پرتو دیدگاه‌های مختلف قابل طرح و توصیف است. از جمله تعابیر مذکور، می‌توان به تعاریف شهروندمحور، دولت‌محور و سازه‌ای، پیرامون امنیت اشاره کرد (نصیری و دیگران، ۱۴۰۰: ۷۵). از منظر تاریخی که موضوع بحث این نوشتار است شاید بتوان دیدگاه‌های سه‌گانه امنیت را که یکی معطوف به حفظ حقوق شهروندی، دیگری معطوف به آمریت و اثرگذاری دولت‌ها و دیگری ناظر به درک امنیت سیاسی در پرتو نظام ارزشی و فرهنگی جوامع است، یکسان دانست و بر اساس نظام فرهنگی یک جامعه و ماهیت مناسبات جامعه و حکومت در بستر فرهنگی، آن را فهم نمود. با این حال، اثرگذاری دولت‌ها به‌عنوان مجری سیاست و حکومت‌ها به‌عنوان اعمال‌کنندگان قدرت برجسته‌تر نمود پیدا می‌کند. در این برداشت، امنیت با سیاست در معنای عام آن یا امر سیاسی در معنای قدرت، تناظر پیدا می‌کند و ماهیت و کیفیت آن تا حد زیادی به کارکرد حکومت‌ها مربوط می‌شود. از این منظر، یکی از وظایف همیشگی دولت‌ها به عنوان مقوله‌ای تاریخی و فرهنگی - که از دل ارزش‌ها و باورهای جمعی پدید آمده‌است، برقراری نظم و امنیت است و کیفیت تحقق این مهم مبین میزان مشروعیت حکومت‌هاست.

در این نگرش فرهنگی تاریخی، می‌توان امنیت را غایت اندیشه‌ورزی‌های سیاسی دانست؛ چراکه انسان‌ها همواره در پی رهایی از ترس و تشویق بوده و زیستی امن و مصون از تعرض و زیاده‌طلبی را جستجو می‌کرده‌اند. فلسفه پیدایش دولت و ماهیت کارکردی آن نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین دستاوردهای ذهنی و عینی تاریخ بشر، در همین راستا، یعنی برپایی نظم و ثبات و تداوم خیر و نیکی مهم جلوه کرده‌است (ر.ک: بوزان، ۱۳۷۸: ۳۷). چراکه در این معنا وجود امنیت سیاسی در حکم رضایت جامعه و برخورداری حکومت‌ها از پذیرش مردمی است. وجود امنیت غایت یک نظام سیاسی است و به شرط وجود مشروعیت نظام سیاسی موجود را در خود دارد. در تاریخ ایران باستان میان امنیت و عدالت نوعی همسانی وجود دارد که حاصل آن از منظر نگاه افقی، برخورداری جامعه از خیر و رفاه و از منظر عمودی، بهره‌مندی حکومت از مشروعیت و وجاهت مردمی است. آنچه تحت عنوان نظریه قرارداد اجتماعی مطرح است و آراء فلاسفه‌ای چون هابس و لاک و روسو را درباره فلسفه پیدایش دولت‌ها تبیین می‌کند ناظر به همین مهم یعنی برپایی انتظام و امنیت از سوی دولت‌ها از حیث نیاز و مطالبات آگاهانه مردمی است (ر.ک: عالم، ۱۳۷۷: ۱۷۹-۲۰۴). در این نظرات پیدایش دولت یک ضرورت تجویزی است و نقطه تولد آن امنیت سیاسی و حاصل آن مشروعیت حکومت است. چراکه بقاء دولت منوط به تحقق اهداف جامعه‌است و اهداف جامعه در پرتو امنیت و ثبات حاصل از عملکرد دولت‌ها و رفع تهدیدهای داخلی و خارجی محقق می‌شود. (ر.ک: داوری اردکانی، ۱۳۸۸: ۷۶-۷۷). در کنار این معنا و ماهیت ایجابی امنیت، ممکن است دولت‌ها با توسل به خشونت و زیاده‌خواهی، افراد و گروه‌های جامعه را مورد تهدید قرار دهند و امنیت سیاسی را مخدوش کنند و وجه سلبی سیاست‌ورزی و فقدان امنیت را موجب شوند که در این صورت مشروعیت آنها نیز کم‌رنگ می‌شود (ر.ک: بوزان، ۱۳۷۸: ۶۱-۶۲).

نکته دیگری که اهمیت و جایگاه امنیت سیاسی را برجسته می‌سازد، نسبت آن با عدالت سیاسی است. اگر عدالت سیاسی بدین تعبیر معنا شود که منظور از آن اداره یک کشور به نحوی شایسته جهت زندگی مردم در فضایی عادلانه باشد، باز هم امنیت سیاسی از حیث ماهیت کارکرد دولت‌ها و مشی عدالت‌طلبانه آنها موضوعیت پیدا می‌کند. امنیت سیاسی و میزان موجودیت آن در یک جامعه با مشروعیت سیاسی دولت‌ها و نظرگاه مردمی ارتباط پیدا می‌کند. در نگاه مردم، اگر حاکم سیاسی شایستگی احراز مقام خود را داشته باشد حکومت وی عادلانه‌است و حق غیر را رعایت می‌کند (مطهری، ۱۳۸۰: ۱۲۵). در غیر این صورت، با زور و اجبار قدرت را به چنگ آورده و لذا غیر عادل، نامشروع و ناتوان در برقراری امنیت است. در سایه عدل است که افراد از تعدی و تجاوز مصون می‌مانند و امنیت و آرامش در جامعه فراگیر می‌شود. اهمیت عدالت در درک معنا و کارکرد امنیت تا آنجاست که اگر امنیت و آرامش موجود منجر به ظلم و تعدی نسبت به برخی افراد و گروه‌های جامعه

شود، چنین امنیتی هیچ‌وقت مطلوب نیست و لذا تجویز نمی‌گردد. این درحالی است که وجود عدالت، ماهیتاً تحقق امنیت و تأمین آرامش را در خود دارد.

امنیت؛ تجلی مشروعیت سیاسی:

امنیت سیاسی در هر عصری از تاریخ ایران را باید در منظومهٔ سیاسی خاص آن که با جهان‌بینی و ارتباط خدا و انسان موضوعیت پیدا می‌کند بررسی و تحلیل نمود. از این حیث تا قبل از مشروطه و شاکله‌بندی مفهوم امنیت در شکل مدرن آن، امنیت در معنای ساده و طبیعی برقراری نظم و ثبات و عدول از ترس و تهدید دستگاه حاکمه؛ به سامان کردن رابطه حکومت و مردم، با آمریت نقش حاکمان و سلطنت مقتدرانه آنها را در خود داشت (ر.ک: احمدی، ۱۴۰۰: ۳۳). در این برداشت، حکومت‌های ایرانی، همانند هر حکومت دیگری در عرف معمول آن، حسب اقتدار و البته میزان قدرتی که داشتند، امنیت و انتظام به معنای دفاع از مرزها در مقابل تهدیدهای خارجی، برقراری نظم‌درونی به معنی جلوگیری از تعدی و زیاده‌خواهی درون جامعه، برقراری نظام اداری و دیوان‌سالاری منسجم جهت اداره بهتر امور، پرداختن به امور عام المنفعه و دلجویی از رعیت، گسترش صناعت و تجارت، ایجاد ثبات در طرق مواصلاتی و هر گونه مصداق دیگری را به‌انجام می‌رساندند. با این حال، این انجام رسالت، به هر میزان و با هر کیفیتی، از این پشتوانه نظری و اعتقادی برخوردار بود که انجام چنین کارکردهایی را موجب تحقق اراده الهی و گسترش اوامر حق تعالی می‌دانست و لذا سیاست زمینی به معنای حکمرانی سیاسی را با سیاست آسمانی یا همانا حکمت خداوندی و هم‌سویی با نظم کیهانی پیوند می‌داد. (ر.ک: ازغندی و اکوانی، ۱۳۹۱: ۲۹-۳۰). این برداشت از امنیت که با مقوله «دادگری» و ضرورت تحقق عدالت در نظام هستی مقارنت دارد، در عهد اسطوره‌ای و تاریخی ایران جایگاه ویژه‌ای برای عدالت قائل است و امنیت را در بستر عدل و میزان دادگری دستگاه‌های حاکمه مورد نظر قرار می‌دهد (ر.ک: مجتبایی، ۱۳۵۲: ۲۱؛ عبادیان، ۱۳۶۶: ۲۶۷-۲۷۸). این بینش سیاسی در عهد حاکمیت ساسانی شاکله اصلی خود را کامل می‌کند و آنگاه در سراسر دوران اسلامی، در پناه اهمیتی که به اصول و تعالیم دینی برای عدل و ضرورت مناسبات عدالت‌گرایانه حکومت و جامعه قائل می‌شود، تداوم می‌یابد. این تعبیر که با رویکرد اخلاقی و اندرنامه‌ای به سیاست هم‌نویسی دارد، امنیت را نه فقط از حیث کمی و مصادیق نظم‌آفرینی و ثبات‌بخشی آن، بلکه از منظر کیفی و ضرورت اعتنا به کفایت و شایستگی لحاظ می‌کند. در رویکرد اخلاقی - اندرزی به سیاست، علاوه بر شرایط موجود، طرح بایدها و برداشتها و خواسته‌های مردمی از حکومت، با بیانی نرم و لطیف صورت می‌گیرد و برقراری امنیت را وظیفه عبادی - اجتماعی تلقی می‌کند (ر.ک: کاوندی کاتب و دیگران، ۱۳۹۸: ۵). از این رو می‌توان گفت توجه به امنیت از منظر عدالت، در نوع خود، طرح الگویی مثالی و نظامی‌ایده‌ال است که حاکمان بدان دعوت می‌شوند تا ضمن برقراری امنیت و تأمین رضایت جمعی، سعادت خود را نیز تأمین کنند.

تاریخ‌نگاری و روش تاریخ‌نگارانه یعقوبی

احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح عباسی معروف به ابن واضح و الیعقوبی از مورخین و جغرافی‌دانان قرن سوم هجری است. علاوه بر تاریخ و جغرافیا به علم نجوم نیز علاقمند بوده و در جای جای تاریخ خویش به تناوب تبصر خود در این رشته را آشکار کرده است. به علاوه شاعری توانا بوده و اشعار فراوانی در تاریخ او آمده است. او را با القابی مانند ابن واضح، ابن واضح کاتب، ابن ابی یعقوب، ابن واضح اصفهانی، ابن واضح مصری و یعقوبی در منابع مختلف یاد کرده‌اند. (یعقوبی، ۱۳۸۱: ۱۰-۱۳). یعقوبی در عصر اول خلافت عباسی زندگی می‌کرد. این عصر، هم‌چنان که در بعد سیاسی منشاء دگرگونی بود، در ابعاد فکری و فرهنگی نیز تغییرات گسترده‌ای به دنبال آورد که می‌توان آن را برتری گفتمان اندیشه محور هم‌نوا با ظرفیت‌های اعتقادی مسلمانان به شمار آورد. احمد بن ابی یعقوب دارای تالیفات بسیاری بوده است. در زمینه جغرافیا، تاریخ عمومی، نجوم، تاریخ خاندانی و علم اخلاق آثاری داشته که متأسفانه اغلب آنها از میان رفته است. در میان آثار به جای مانده از یعقوبی، تاریخ عمومی وی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. کتاب وی مشتمل بر تاریخ عمومی امم و ملوک و انبیاء است و در آن به نقل تاریخ اسلام و خلفا تا سال ۲۵۹ هجری قمری پرداخته و می‌توان آن را دایره‌المعارف تاریخ آن عصر به حساب آورد (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱، ۳۵). بینش تاریخ‌نگارانه یعقوبی و سبک خاص و روش پرداختن وی به تاریخ، در این اثر خود را نمایان کرده است. یعقوبی در شمار نخستین بنیانگذاران تاریخ‌نگاری اسلامی قلمداد می‌شود و از جمله کسانی است که تاریخ‌نگاری اسلامی را از علم اخبار و سیر جدا کرده و شیوه‌ای منظم و منطقی‌تر را در نگارش تاریخ به کار گرفته است. به علاوه این تمایز را با هم‌گنان عصر خویش دارد که روشی متفاوت را که همانا تدوین وقایع بر اساس صرف زمان باشد رها کرده و رویکرد گاه‌شمارانه در ثبت تاریخ را با شیوه موضوع‌نگارانه در هم آمیخته است. تاریخ‌نگاران مسلمان آثار خود را در قالب سه روش روایی، ترکیبی و تحلیلی ارائه کرده‌اند. یعقوبی در نگارش تاریخ، روش ترکیبی را پیش گرفته است. وی در این روش، به جای ذکر روایت‌های مختلف و سندهای آنها، یک واقعه را از راه مقایسه، ترکیب و ایجاد سازگاری میان روایت‌های گوناگون به نگارش درآورده است. (طیبی، ۱۳۸۳: ۷۶). در این بین، نوعی خودآگاهی نهفته در شیوه تاریخ‌نگاری یعقوبی محل تأمل است، چرا که نشان می‌دهد تفاوت کار وی که همانا از نگاه متفاوت او ناشی می‌شود از سر تفنن و یا اتفاق نبوده و سلوک آگاهانه او در تاریخ‌نگاری قلمداد می‌شود. بی‌هیچ شبهه‌ای، تاریخ‌نگاری یعقوبی درمقایسه با هم‌عصران تاریخ‌نگار او اعم از محمد بن جریر طبری، ابوحنیفه دینوری، احمد بن یحیی بلاذری و غیره وجوه فرهنگی و اجتماعی پررنگ‌تری دارد و همین مهم آثار او را با اهمیت جلوه می‌دهد. سبک تاریخ‌نگارانه یعقوبی که بعدها مورد اقتباس مورخان بزرگ دیگری همچون مسعودی و شاید ابوعلی مسکویه قرار گرفته از حیث وسواس مورخ در انتخاب منابع اطلاعاتی خویش و رعایت بی‌طرفی و واقع‌گرایی نیز قابل توجه می‌نماید. یعقوبی خود

می‌آورد که کتاب خویش را «بر اساس آنچه بزرگان دانایان و راویان پیشین و علمای سیر و اخبار و تواریخ روایت کرده‌اند تألیف نموده است» (یعقوبی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۳۵۶). جامعیت گفتار و روایت را نیز در راستای تنقیح احادیث و خبرهای پیشینیان و تعدیل حشو و زائدهایی که در تاریخ به وجود آورده‌اند قلمداد می‌نماید. در همین جهت از سر تواضع و خویشتنداری و ضمن ذکر اهمیت دانش و لزوم پرداختن بدان در حد بضاعت، به کلامی از حضرت امیر (ع) متشبه می‌شود که: «علم بیش از آن است که جمع‌آوری شود، پس از هر علمی قسمت‌های برجسته آن را فراگیرید» (یعقوبی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۳۵۶). بدین ترتیب یعقوبی پرداختن آگاهانه به تاریخ در حد توان خویش را موردنظر داشته و با فروتنی کسب دانش به هر طریقی را سرلوحه کار خود قلمداد کرده است (یعقوبی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۳۵۷). درمقدمه «البلدان» هم به طور صریح ذکر می‌کند که به هیچ وجه ادعای احاطه بر همه چیز را نداشته و تنها در این حد که «آنچه را ندانستن آن نارواست و خردمند را خلاف آن شایسته نیست» ماموریت خود برمی‌شمارد. (یعقوبی، ۱۳۸۱: ج ۲؛ رضوی، ۱۳۹۷: ۶۳-۶۴). اهتمام او به تاریخ اجتماعی و فرهنگی ونوعی نگرش جهانی او در پردازش تاریخ از وجوه ممتاز تاریخ‌نگاری او به شمار می‌رود.

یعقوبی و تبیین مشروعیت سیاسی حکومت ساسانی

اهتمام ویژه به تاریخ ساسانیان:

جغرافیای سیاسی ایران در عصر ساسانیان که با برداشت‌های اساطیری و حماسی ایران جغرافیایی و فرهنگی تطابق داشت و بعدها الگویی شد که ایرانیان اگر نه به لحاظ سیاسی و جغرافیایی اما به لحاظ فرهنگی، هویت و کیان خویش را در آن جستجو می‌کردند، تبلور همبستگی سیاسی، جغرافیایی و فرهنگی هویت ایرانی را در خود داشت. از این رو، بررسی ماهیت مشروعیت سیاسی (بر پایه مبانی پیش‌گفته مبتنی بر اهتمام به دادگری و امنیت) در این عصر، می‌تواند به‌عنوان الگویی قلمداد شود که ماهیت و میزان مشروعیت در اعصار قبلی و بعدی تاریخ ایران در پرتو آن تبیین و تحلیل شود. بر همین اساس، اگر پذیرفته شود که تمام میراث کهن ایرانی در عصر ساسانی به تکامل رسید و پادشاهان این عصر احیا و تکامل این میراث را مدنظر داشتند، در تاریخ‌نگاری یعقوبی نیز دوره فرمانروایی این سلسله مهم می‌نماید و اهتمام وی به سلوک عادلانه شاهان مهم جلوه می‌کند. هرچند که یعقوبی در مقایسه با تاریخ‌نگارانی همچون ابوحنیفه دینوری، با اختصار بیشتر به تاریخ ساسانیان می‌پردازد، با این حال، در پرتو روش تاریخ‌نگارانه و به ویژه رویکرد فکری- فرهنگی قابل توجهی که در پرداختن به تاریخ دارد، رویکرد کیفی تری به تاریخ این عصر دارد.

در ذکر «پادشاهان پارس» رویکرد انتقادی یعقوبی کاملاً آشکار است. وی به صراحت بیان می‌دارد که «پارسیان برای پادشاهان خود چیزهای بسیاری ادعا می‌کنند که قابل قبول نیست». در عین

حال ادامه می‌دهد که «پیوسته خردمندان و دانایان عجم و بزرگان و شاهزادگان و دهقانان‌شان و اهل علم و ادب این گونه مطالب را نگفته و صحیح ندانسته از حقیقت برکنار شمرده اند» (یعقوبی، ۱۳۸۲: ج ۱، ۱۹۳). با این رویکرد، میان «اموری که عقل آن را نمی‌پذیرد و در شمار بازی‌ها و یابوگویی‌های بی حقیقت قرار می‌دهد» و آنچه که از منظر خرد و علم و ادب طرح می‌شود، تمایز قائل شده و قسم دوم را عرصه تاریخ قلمداد می‌کند. در ادامه به ذکر مختصری از سرگذشت پیشدادیان و کیانیان و فرمانروایان بعدی (بدون اینکه میان عهود اسطوره‌ای و تاریخی تمایزی قائل شود) پرداخته و با ذکر این جمله که با کشته شدن «دارا» توسط اسکندر «پادشاهی پارسی پراکنده گشت و پادشاهانی به نام ملوک الطوایف که مرکز آنها در بلخ بود به پادشاهی رسیدند» این مبحث را به پایان می‌برد (همان، ۱۹۴). نکته جالب در نگرش تاریخ نگارانه یعقوبی این است که ملوک الطوایف یا همان اشکانیان را در شمار پادشاهان پارسی قلمداد نمی‌کند و با استیلای اسکندر و مرگ دارا، دوره اول پادشاهی پارسیان را پایان یافته تلقی می‌کند. هرچند اشاره به این سلسله (حال با عنوان ملوک الطوایف) در جای خود مهم است و او را در عداد معدود مورخانی قرار می‌دهد که از فرمانروای اشکانیان یاد کرده است، اما نوع نگاه وی بدانها و آنها را حد فاصل دوره اول و دوم پادشاهی پارسیان آوردن در جای خود و از حیث ماهیت مشروعیت قدرت و نظام سیاسی در ایران قبل از اسلام قابل تامل نشان می‌دهد. این نوع نگرش مؤید این نظر است که ساسانیان به عنوان دودمانی که در پی احیای پادشاهی هخامنشی‌ها (پارس‌ها) بودند (ر.ک: هوار، ۱۳۷۵: ۱۴۱) بنیان فرهنگ سیاسی ایران قبل از اسلام را انسجام بخشیدند و بن مایه‌های فکری فرهنگی و سنن سیاسی و اداری ایرانی را نظم و نظام دادند. از حیث مشروعیت قدرت و مؤلفه‌ها و بنیان‌های آن، به ویژه آنچه در ذیل مفاهیم عدالت و امنیت طرح شد، عصر ساسانی، مصادیق عملی و اندیشه‌ای مربوطه را به نمایش گذاشت. آنچه تحت عنوان نظام و اندیشه ایران‌شهری مطرح می‌شود و مقارنت و هم‌نواپی سه وجه مهم ساختار حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران (ایران جغرافیایی، ایران سیاسی و ایران فرهنگی) در آن نمود پیدا می‌کند، در عصر ساسانیان مجال عرضه می‌یابد. از این رو، به نظر می‌رسد یعقوبی عامدانه و از سر واقع میان عصر پادشاهی ساسانیان و دوران پیش از آن، تا عصر اول پادشاهی پارس (هخامنشی‌ها) فرق قائل می‌شود. یعقوبی کیش اشکانیان را «غیر مجوسی» می‌آورد و نظر به مناسبات میان دین و دولت در عصر ساسانی و پایگاه معنوی خاندان ساسان، تاکید بر این مهم نیز دلیل دیگری بر مطالب فوق‌الذکر مبنی بر جایگاه مهم ساسانیان در احیای پادشاهی پارسی و برجسته کردن ساسانیان در این جهت است. «اینان بر دین ستاره‌پرستان، خورشید و ماه و آتش بودند و هفت ستاره را بزرگ می‌پنداشتند و مجوسی نبودند بلکه بر کیش صائبان بودند» (یعقوبی، ۱۳۸۲: ج ۱، ۱۹۴).

شرح مختصر دوران قبل از دوره دوم پادشاهی پارسیان و اشاره به تاریخ اشکانیان (ملوک الطوایف) را نیز با این جمله انتقادی به پایان می‌برد که «اینان را قصه‌هایی است که چون بیشتر مردم را

دیدیم آن‌ها را انکار می‌کنند و از خرد به دور می‌دانند، از ذکر آن صرف نظر نمودیم، چون بنای ما بر حذف مطالب ناپسند است» (همان، ۱۹۴). این عبارت ضمن این‌که نگرش انتقادی یعقوبی را بیان می‌کند، روش جمع‌آوری اطلاعات از سوی وی و پرس و جو از مردم و به‌روای او خردمندان و اهل علم و ادب را نشان می‌دهد.

تبیین مشروعیت سیاسی حکومت ساسانی:

با همه اختصاری که یعقوبی در ذکر دوره دوم پادشاهی پارسیان به کار می‌گیرد و دوره‌های پیشدادی و کیانی و اشکانی را از آنها متمایز کرده و لذا در این طریق، همانند مورخانی چون حمزه اصفهانی و یا مسعودی عمل نمی‌کند (ر.ک: همان، ۱۹۴، توضیح مترجم در پانویس)، مصادیق زیر را می‌توان به عنوان نمونه‌هایی از مشروعیت حکومت ساسانیان در روایت وی گزینش نمود. موارد مطروحه با رویکرد تبیینی-تفسیری گزینش شده و می‌توان آن‌ها را مصداق سلوک نیک یا بد پادشاهان ساسانی به عنوان نمودهایی از مشروعیت آنها قلمداد کرد. این مصادیق با اهتمام به میزان دادگری و تلاش پادشاهان ساسانی در جهت برقراری امنیت استخراج شده تا میزان همخوانی یا عدم همخوانی سلوک ایشان با مبانی مشروعیت در فرهنگ سیاسی ایران باستان روشن شود.

۱- اردشیر؛ بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی: یعقوبی نیز همچون دینوری که اردشیر را با عنوان «شاهان شاه» می‌آورد، از وی با عنوان «شاهنشاه» یاد می‌کند. وی از تلاش اردشیر برای برقراری امنیت و ثبات یاد می‌کند و با ذکر این نکته که برخی از شهرهای پارس [ایران] از اطاعت او سر باز زدند و با آنها جنگ گشود و سپس برتری خویش را از راه قهر و غلبه تثبیت کرد، از آغاز شاهنشاهی او سخن می‌گوید. اهتمام اردشیر به آیین مزدیسنا، موجب شده است که یعقوبی از وی به عنوان «نخستین پادشاه مجوسی پارس» یاد کند. با این اوصاف می‌توان از تلاش‌های اردشیر برای انسجام بخشیدن به جغرافیای پرسی (ایران جغرافیایی) و ایجاد یک حکومت متمرکز، بهره‌گیری از قوه قهریه و زور برای به دست گرفتن قدرت و برقراری امنیت و ثبات در قلمرو، بها بخشیدن به آیین مجوسی که از برپایی آتشکده‌ای در «اردشیر خره» در آغاز شاهنشاهی او یاد می‌کند و همین‌طور منصوب کردن پسرش شاپور به عنوان جانشین و تاج نهادن بر سر او در دوره حیات خویش و در نتیجه بنا نهادن سنت ارثی در حکومت را به عنوان مصادیق مشروعیت حکومت وی در برداشت یعقوبی یاد کرد (ر.ک: همان، ۱۹۴). یعقوبی از تلاش اردشیر برای «تسخیر» شهرها و سپس «رام کردن» آنها گزارش می‌دهد. از این رو، تکوین قدرت او را در تلفیقی از کارآمدی قوه قهریه و تدبیر در کنار هم می‌بیند. زور و نیروی نظامی، پایگاه معنوی و منزلت اعتقادی، امنیت و ثبات و برقراری نظم، جزئی از روند قدرت‌گیری اردشیر است که از ماهیت گزارش یعقوبی به خوبی قابل استنباط است.

۲- شاپور اول: ماهیت حکومت شاپور در نگرش یعقوبی را می‌توان از دو حیث سیاسی- اجرایی و فرهنگی- اعتقادی برداشت کرد. از حیث سیاسی- اجرایی دو نکته مهم درباره پادشاهی شاپور، جنگ با رومیان و تثبیت و امنیت بخشیدن به مرزها و سپس شهر و شهرسازی است. در پرتو جنگ با رومیان و تسخیر چندین شهر از قلمرو آنها، گسترش فتوحات و در نتیجه رونق بخشیدن به قلمرو و وسعت دادن به امکانات زیست- محیطی آن استنباط می‌شود و با تاکید بر ساخت شهر جندی شاپور و بناها و تجهیزاتی که در شهر شوشتر و با نیروی کار رومیان ساخت، مشی آبادگرایانه و اهتمام او به شهر و شهرسازی و رونق حیات مدنی وی را به نمایش می‌گذارد (همان، ۱۹۵). از حیث فرهنگی- اعتقادی، با شرح مبسوط و تحلیلی آرا و عقاید مانی و ذکر کتب و منابع مانوی (که در جای خود بی نظیر است) از پذیرش آغازین مسلک مانوی از سوی شاپور و تلاش او برای وادار کردن مردم به این آیین یاد می‌کند و در آخر از روی گرداندن شاپور از آیین مانوی به دنبال مناظره مانی با بزرگان دین زرتشتی و برتری آنها بر وی سخن می‌گوید. به غیر از نوعی آزادی اولیه‌ای که در اختیار مانی قرار گرفته بود تا به تبلیغ مشروح آیین خود بپردازد و همین طور پذیرش کیش او از سوی شاه نکته مهم در گزارش یعقوبی، اشاره به نقش مردم ایران و دانایان کشور برای باز داشتن مانی از این کیش است که به نوبه خود از نقش مردمی حکومت در این عصر حکایت می‌کند. فحوای کلام یعقوبی از این اقدام بسیار آشکار است و چنین بیان می‌شود: «این کار بر ایرانیان گران آمد و دانایان کشور برای آن که شاپور را از این کیش باز دارند فراهم شدند و او نپذیرفت» (همان، ۱۹۶). از این جمله نوعی هم‌نواپی میان حکومت و جامعه و یا حداقل بزرگان جامعه برداشت می‌شود که با هر تفسیری از مشروعیت حکومت شاپور و دخالت ایرانیان و دانایان کشور در روند آن حکایت دارد. کما اینکه نقش محرز موبد در متقاعد کردن شاپور از جهت برتری آیین زرتشتی بر کیش مانوی نیز در جای خود مهم است و نشان از حرف شنوی و واقع‌گرایی شاه دارد.

۳- از شاپور تا شاپور: یعقوبی نیز حدفاصل دوران پادشاهی شاپور اول تا شاپور دوم پسر هرمز را مختصر می‌آورد. با این حال از اهتمام هرمز اول به شهر و شهرسازی و ایجاد شهر رامهرمز یاد کرده و او را «مردی دلیر خطاب می‌کند. حال آنکه پسرش بهرام را «شیفته بندگان و هوسرانی» می‌آورد. سرکوب مانی و قتل گستردهٔ پیروان او را که پس از مرگ شاپور اول از هندوستان به ایران برگشته و به تبلیغ آیین خود پرداخته بود نیز مربوط به زمان همین بهرام می‌داند (همان، ۱۹۷). در حالی که دینوری آن را به هرمز نسبت می‌دهد (دینوری، ۱۳۸۱: ۷۳-۷۴). تلاش برای آرامش بخشیدن به فضای اجتماعی- اعتقادی جامعه با سرکوب مانویان، مقابله با رومیان و ایجاد امنیت و آرامش در جامعه با اهتمام به شهر و شهرسازی و برقراری رفاه عمومی؛ توجه به بزرگان جامعه و از جمله موبدان که همانند زمان شاپور اول به مناظره با مانی پرداختند، بخشی از مولفه‌های مشروعیت بخش به سلوک

حکومتی پادشاهان این عصر است که البته وجوه منفی عملکرد آن‌ها از جمله هوسرانی ایشان و یا ناتوانی در حفظ امنیت و ثبات در مقابل رومی‌ها و متحدان عرب ایشان تا قبل از بلوغ و ثبات پادشاهی شاپور دوم نیز به عنوان مصادیق سلبی آن قابل برداشت است (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱۹۸-۱۹۷).

۴- جانشینان شاپور: گزارش یعقوبی از شرح جانشینی شاپور دوم موسوم به «ذوالاکتاف»، با بدسیرتی و سلوک بد آنها همراه است. درباره اردشیر دوم چنین روایت می‌کند که «روش بدی را پیش گرفت و بزرگان و نجبارا می‌کشت تا آن که پس از چهار سال خلع گردید» (همان، ۱۹۹). اشاره به در پیش گرفتن بدی و خلع او که در ادامه با عنوان مخلوع از وی یاد می‌کند، مؤید اثرگذاری بزرگان کشور و نیروهای اثرگذار در برکناری اوست. شرح پادشاهی بهرام چهارم را با ذکر این جمله که «نامه‌هایی به اطراف نوشت و به مردم و عده عدل و انصاف و نیکی داد» آغاز می‌کند اما در ادامه بیان می‌دارد که پس از یازده سال سلطنت، «مردمی بر سر او ریختند و او را کشتند» (همان، ۱۹۹). هرچند درباره مردم مذکور و اقدام آنها مطلبی نمی‌آورد اما به نظر می‌رسد که عدول وی از وعده‌های آغازین علت این مسئله و ادبار مردمی از وی بوده است. چراکه در ادامه بدسلوکی جانشین او «یزدگرد» را که در بین مورخان به «بزهکار» معروف شده است (دینوری، ۱۳۸۱: ۷۸) برجسته نموده که تداوم ناراضیاتی موجود را به ذهن متبادر می‌کند.

۵- یزدگرد: یعقوبی، «یزدگرد» را «مردی بدخلق و درشت‌خوی، ستمکار و بدسیرت، کم‌خیر و پر زیان» توصیف می‌کند که مردم را شکنجه می‌داد و بیست و یک سال پادشاهی او توأم با ناراضیاتی بود. یعقوبی نیز به مانند دینوری از عدم تمایل پارسیان به واگذاری پادشاهی به بهرام پسر یزدگرد یاد می‌کند، اما علت عدم تمایل مذکور را علاوه بر بدسلوکی پدر، به تربیت شدن او نزد اعراب و آشنا نبودن به شیوه پادشاهی پارسی می‌داند (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱۹۹-۲۰۰). در اینجا نیز نقش پارسیان در واگذاری یا عدم واگذاری منصب شاهی به فرد مورد نظر برجسته ظاهر می‌شود.

۶- بهرام گور: در گزارش یعقوبی، بهرام گور که پدرش او را به نعمان، حاکم لخمی حیره سپرده بوده تا تربیت شود، با «اخلاق ستوده‌ای باز آمد»، اما پارسیان به سلوک او خوشبین نبودند و «تصمیم گرفتند مردی جزء او را به پادشاهی بردارند» (همان، ۲۰۰). صرف نظر از ماهیت داستان‌گونه به پادشاهی رسیدن بهرام که تاج و زیور شاهی را از میان دو شیر درنده تصرف کرد و بر رقیب خویش، خسرو، فائق آمد و لذا «ایرانیان» پادشاهی او را پذیرفتند و «از او فرمان بردند»؛ گزارش یعقوبی به مانند دینوری از دو نحوه برخورد بهرام در امور کشورداری حکایت دارد. در وهله نخست، بهرام مردم را «به نیکی خود امیدوار ساخت و با نامه‌هایی که به اطراف نوشت مردم را وعده نیکی داد و از دادگری خود آگاه ساخت» و «در آباد کردن شهرها اهتمام ورزید». با این حال، «مردی هوسران بود

که سرگرمی‌ها او را از کار رعیت باز می‌داشت تا آنجا که خود به کار شکار و هوسرانی پرداخت و برادر خود نرسی را برای رسیدگی به امور کشوری منصوب کرد. کم توجهی بهرام موجب طمع خاقان ترک به قلمرو پارس شد، اما بهرام با اقتدار او را شکست داد و به قتل رسانید (همان، ۲۰۰). در اینجا گزارش یعقوبی به تفصیل روایات دینوری نیست. چراکه دینوری از نارضایتی بزرگان و سران پارسی از سلوک بهرام و آنگاه مقابله جدی وی با ترکان و سپس داد و دهش و خوش خلقی نسبت به رعایا یاد می‌کند که در نتیجه آن رونق اقتصادی فراوان و ارزانی به قلمرو روی آورد (دینوری، ۱۳۸۱: ص ۸۵). با این همه، اقتدار بهرام و امنیت و ثبات عهد وی را یادآور می‌شود.

۷- هرمز و فیروز: در شرح پادشاهی هرمز و فیروز، پسران بهرام، نخست از بیدادگری‌های هرمز یاد می‌کند و این که فیروز به نزد هیاطله پناهنده شد و با کمک گرفتن از لشکریان هیاطله و باز کردن پای نیروهای بیگانه به قلمرو پارس، موجبات پادشاهی خود را فراهم آورد. پادشاهی وی که نخست با خشکسالی، قحط و غلا و گرانی و گرسنگی طولانی مدت سه ساله همراه بود، دوره ای از رونق و رفاه به دنبال داشت که با عزم پادشاه برای مقابله با ترکان و ممانعت از زیاده خواهی آنها، که خود در آن دخیل بود، همراه شد. فیروز در مقابله با ترکان راه به جایی نبرد و در کید آنها گیر افتاد و جان خود و خیل عظیمی از لشکریان را از دست داد، اما سردار ایرانی «سوخرا» (در دینوری بهرام چوبین) موفق به شکست ترکان و باز پس‌گیری اسرا و غنائم جنگی شد و لذا امنیت و ثبات قلمرو در مرزهای شرقی احیا گردید (همان، ۲۰۱).

۸- قباد: قباد پسر فیروز در مرحله آغازین از سوی پارسیان خلع و حبس شد. یعقوبی اشاره‌ای به علت خلع او نمی‌کند اما دینوری علت آن را تسلط برخی اطرافیان، ضعف شخصیت و پذیرش آیین مزدکی می‌داند (دینوری، ۱۳۸۱: ۹۴). با این حال، قباد با کمک خواهر خود از زندان فرار کرد و با کمک گرفتن از نیروی بیگانه (ترکان) موفق شد سلطنت خود را باز یابد. نکته مهم در این مرحله که مؤید مشروعیت پادشاهی قباد است، سلوک نیک وی است که او را پادشاهی نیرومند و با شوکت معرفی می‌کند که با رومیان جنگید، شهرها ساخت و ناحیه‌ها را آباد نمود (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲۰۲).

۹- انوشیروان: خسرو انوشیروان پادشاهی خود را با دادن وعده نیک به مردم آغاز کرد و «به آنچه خیر شان در آن است امر فرمود و خیرخواهی و فرمانبری را در عهده آنها نهاد» (همان، ۲۰۲). مزدک و همین‌طور زردتشت بن خُرکان را که در کیش مجوسی بدعت نهاده بود به همراه یاران آنها کشت. به‌علاوه، «مردمان بزرگ و با شخصیت را مقدم داشت» و قلمرو پارسی را گسترش داد، رومیان را شکست داد و بسیاری از شهرهای جزیره و شام را به قلمرو خویش افزود. همین‌طور به شهر و شهرسازی روی آورد. در ادامه، به اقدامات انوشیروان که در تاریخ به عنوان اصلاحات از آن یاد می‌

شود، پرداخته و چنین گزارش می‌دهد: «انوشیروان زمین‌ها را مساحت نمود و بر آنها خراج نهاد و محصول هر جریبی را نسبت به حاصلخیزی آن مقداری غله مقرر داشت. این قانون عمل می‌شد و در نتیجه همه زمینه‌ها آباد گردید». مواجب سپاهیان را نظم بخشید و «دفتر حقوق و دفاتر نام‌ها و نشانی‌ها و نشان‌های چهارپایان و دفتر عرض سپاه را نیز مرتب نمود و به اشخاصی لایق سپرد» (همان، ۲۰۳). صرف نظر از این اقدامات که حاکی از نظم، امنیت، رونق و تلاش در جهت رفاه و رضایت عمومی است، یعقوبی شخصیت و سلوک انوشیروان را چنین می‌آورد که «مردی بزرگوار و جوانمرد و دادگر» بود (همان، ۲۰۳). هرچند تفسیر گزارش یعقوبی در وصف دوره پادشاهی انوشیروان به اندازه دینوری نیست، اما گزارش او با گزارش دینوری هم‌خوانی دارد و سلوک نیک و امنیت و ثبات قلمرو پارسیان را در خود دارد. اشاره صریح یعقوبی به انتصاب ولیعهدی هرمز پسر انوشیروان از سوی پدر، پس از این‌که او را به انواع آزمایش محک زد و سپس به نیکی وصیت کرد نیز ضمن تأیید سنت توارثی پادشاهی، اهتمام پادشاه مستقر در تربیت جانشین خویش و برخورداری از ویژگی‌ها و سلوک لازم را در خود دارد (همان، ۲۰۴).

۱۰- هرمز: پادشاهی هرمز با وعده «عدل و انصاف و بخشایش و نیکی و خیر و مصلحت» آغاز شد. یعقوبی به مانند دینوری، ثبات قلمرو و آبادانی شهرها در آغاز سلطنت هرمز را می‌ستاید (همان، ۲۰۴) و و از تقابل جدی اوبا خاقان ترک و پادشاه خزر‌ها یاد می‌کند. هر چند سرکوب ترکان توسط سردار او بهرام چوبین انجام گرفت و در ادامه شاید از سر زیاد خواهی نیروهای نظامی و شاید هم به سبب عدم رضایت آنها از نظم و ثبات زمان هرمز که دینوری آن را توصیف می‌کند (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۰۷-۱۱۳)، میان شاه و بهرام منازعات جدی حاصل شد و در نهایت به برکناری شاه انجامید، اما دوره پادشاهی او از نظم و ثبات برخوردار بود (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲۰۴-۲۰۷). یعقوبی به صراحت می‌آورد: «لشکریان که بر او خشمناک و از سلطنت او ناراضی بودند گستاخ شدند، پس به پرویز پسرش نوشتند و او با لشکری از آذربایجان رسید، هرمز را خلع کردند و پرویز را به پادشاهی برداشتند، هرمز را گرفته و کور کردند و به زندان انداختند...» (همان، ۲۰۷). در این زمان نوعی شکاف ساختاری در رأس حکومت ساسانیان ظاهر شد، که در پرتو زیاد خواهی سپاهیان و البته خود رأیی بزرگانی چون «بسطام» و «بندویه» بستگان نسبی شاه خود را نشان می‌دهد. شکاف مذکور که تا پاسی از دوره پادشاهی خسرو پرویز نیز تداوم می‌یابد و در آخر با بهره‌گیری از کمک نظامی رومیان بر آن فائق می‌آید، یکی از عوامل ضعف و زوال ساسانیان و به تبع آن ناتوانی ایشان در برقراری امنیت و ثبات بود که با همه قدرت خسرو پرویز در ایجاد ثبات سیاسی، به سرعت خود را نشان داد و در نارضایتی‌های بعدی منجر به سقوط ساسانیان سهم اثرگذار داشت (بنگرید به: کریستین سن، ۱۳۷۰: ۶۴۵-۶۴۶).

۱۱- خسرو پرویز: در شرح رخداد‌های آغاز پادشاهی خسرو پرویز و منازعات وی با بهرام چوبین، نوعی نارضایتی سپاهیان از سلوک شاهان ساسانی کاملاً آشکار است. یعقوبی گزارش می‌دهد که بهرام چوبین نامه‌هایی به سران یاران خسرو نوشت که در آنها روش بد ساسانیان و رفتار یکایک آنها را نوشته و یاران خسرو را به یاری خود دعوت کرده بود (همان، ۲۰۸). در جریان شرح مناسبات وی با رومیان که در پرتو کمک آنها بر بهرام برتری یافت، نارضایتی عمومی از رفتار خسرو را چنین می‌آورد که «پارسیان گفتند او کیش نصرانی گرفته» و از اکرام و احترام وی نسبت به نصرانی‌ها بدبین بودند (همان، ۲۰۹).

از این عبارت یعقوبی که خسرو پیروزی‌های درخشان داشت می‌توان امنیت و ثبات دوره تقریباً طولانی سلطنت او را دریافت کرد. اما بلافاصله ادامه می‌دهد که در اثر پیروزی‌های اخیر «سر به طغیان و بیداد و سرکشی و ستمگری برداشت، مال‌های مردم را گرفت و خون‌ها ریخت. در نتیجه آنچه با مردم کرد و آنها را پست شمرد، مردم با او دشمن شدند و بزرگان ایرانی که از خسرو خواری و گرفتاری می‌دیدند و ناروا به آنها می‌رسید او را خلع کرده پسرش را که «شیرویه» نام داشت به پادشاهی برگرفتند» (همان، ۲۱۲). از فحوای گزارش یعقوبی، نارضایتی عمومی و عدم تمایل بزرگان نسبت به حکومت خسرو و نادادگری کاملاً آشکار است. در ادامه نیز از فشار بزرگان برای به قتل رساندن خسرو پرویز از سوی پسرش گزارش می‌دهد که دلواپسی و نگرانی آنها را از برگشت شرایط در خود دارد (همان، ۲۱۲-۲۱۳).

۱۲- جانشینان خسرو پرویز: اشاره کوتاه یعقوبی به پادشاهی شیرویه که با قتل و کشتار شاهزادگان شروع شد و لذا «کار پادشاهی او رونقی نگرفت و حال او به صلاح نیامد» (همان، ۲۱۳) به مانند گزارش دینوری، از ضعف و فتوری که از آن پس در ساختار حکومت ساسانی گسترش یافت حکایت دارد (دینوری، ۱۳۸۱: ۱۴۲-۱۴۳). پادشاهی هشت ماهه وی و ادعاهای «شهربراز» علیه جانشینی وی و چالش شدید میان او و بزرگان ناراضی از سلطنت غصبی او، آغازگر دوره‌ای از ضعف و گسست بود که با حکومت یزدگرد سوم و ناتوانی وی در برابر حملات مسلمانان پایان یافت (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲۱۶-۲۱۳).

نتیجه‌گیری

مشروعیت سیاسی با کارآمدی نظام سیاسی نزدیکی زیادی دارد و ریشه در چگونگی انجام وظایف و ماهیت کارکردهای حکومتی دارد. وقتی نظام سیاسی به درستی وظایف و کارکردهای خویش را انجام دهد، مشروع و زمانی که در اعمال آنها سستی نماید نامشروع است. از این حیث، مشروعیت سیاسی با ماهیت عمل حکومت‌ها، رویکرد کارکردگرایانه بدانها و مبانی نظری اعمال مذکور موضوعیت پیدا می‌کند. در همین جهت، نظر به جایگاه ویژه عدل در اندیشه سیاسی ایرانشهری و جهت‌دهی آن به سامان سیاسی- اجتماعی در ایران، درک مشروعیت سیاسی حکومت ساسانی (به‌عنوان حکومتی که سنن و میراث ایرانی در پرتو ساختار آن مفهوم مشخص به خود گرفته است) در پناه فهم عدالت و تلاش برای برقراری امنیت در جامعه و اقتصاد قابل فهم نشان می‌دهد. در روایت یعقوبی، اهتمام به راستی، نیکوکاری، میل به آبادانی، خردورزی، مردم‌داری و تلاش برای برقراری امنیت و حفظ ثبات، به‌عنوان مصادیق مشروعیت سیاسی، امور بدیهی‌اند که تمامی در ذیل مفهوم «داد» و «دادگری»، در حکم دال مرکزی گفتمان سیاسی در ایران عصر ساسانی، پیکربندی ادبی به خود می‌گیرند. شاید بتوان گفت یعقوبی، مورخ- اندیشمندی که خود و خانواده‌اش در سیاست و اداره امور دخیل بودند و با اشراف بر جریان امور و سیطره نگرش فرهنگی، برداشت متفاوتی از تاریخ داشت، در جهت دعوت به دادگری و امنیت‌طلبی در عصر خویش، دادگری حاکمان ساسانی را برجسته کرده و در ذیل نگرش ایرانشهری و مبانی مشروعیت سیاسی در ایران باستان، اندیشه خود را روایت نموده است. اگرچه یعقوبی به اقتضای تاریخ‌نگاری خاص خویش، تاریخ عصر ساسانی را به اختصار رخدادگویی می‌کند اما با پرداختن به ماهیت و کیفیت عدالت و امنیت سیاسی (در پناه تبیین سلوک نیک و یا بد حاکمان ساسانی)، نظرگاه متفاوتی را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. در این جهت، عمده توجه مورخ در بیان تاریخ فرمانروایی ساسانی، شرح سلوکی است که خدمت به جامعه و مصالح آنها را در خود دارد و از مصادیق عدالت‌ورزی و امنیت سیاسی به‌عنوان چارچوب اصلی مشروعیت سیاسی، به شمار می‌رود.

کتابنامه

کتاب

آموزگار، زاله (۱۳۸۴)، **تاریخ اساطیری ایران**، چ ۷، تهران: سمت.

اوستا، **کهن ترین سرودها و متن های ایرانی** (۱۳۸۵)، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، چ ۲، تهران: مروارید.

بوزان، باری (۱۳۷۸)، **مردم، دولتها و هراس**، چ ۲، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

پورداوود، ابراهیم (۱۳۸۴)، **گاتها**، تهران: اساطیر.

پورداوود، ابراهیم (۲۵۳۶)، **یشتها**، جلد ۲، به کوشش ابراهیم فرهوشی، تهران: دانشگاه تهران.

دین کرد (درسنامه‌ی دین مزدایی) (۱۳۸۴)، تدوین آذرفرینغ پسر فرخزاد و آذریاد پسر امید، کتاب سوم، آواستاری، آوانویسی، یادداشته ها و ترجمه ها از فریدون فضیلت، تهران: انتشارات مهرآیین.

دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود (۱۳۸۱)، **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چ ۵، تهران: نشر نی.

رضوی، ابوالفضل (۱۳۹۷)، **درآمدی بر تاریخ نگاری ایرانی - اسلامی با تکیه بر یعقوبی، مقدسی، گردیزی، ابن فندق**، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

شارپ، رلف نارمن (۱۳۸۲)، **فرمان های شاهنشاهی هخامنشی**، تهران: پازینه.

طیبی، محمد (۱۳۸۲)، **«تاریخ نگاری و تاریخ نگری در عصر امویان»**، در: دانش تاریخ و تاریخ نگاری در اسلام، قم: بوستان کتاب.

عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۷)، **بنیادهای علم سیاست**، چ ۴، تهران: نشر نی.

عبادیان، محمود (۱۳۶۶)، «اشا در اوستا»، **فرهنگ ایران زمین**، ش ۲۷، صص ۲۶۷-۲۸۷.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۷)، **شاهنامه**، بر اساس نسخه آکادمی علوم شوروی، چاپ ۱۹۶۶، ۱۰ جلد، چ ۲، تهران: کاروان.

مجتبایی، فتح الله (۱۳۵۲)، **شهر زیبای افلاطون و شهر یاری آرمانی در ایران باستان**، تهران: انجمن فرهنگ ایران.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۰)، **عدل الهی**، مجموعه آثار، ج ۱، تهران: صدرا.

هوار، کلمان (۱۳۷۵)، **ایران و تمدن ایرانی**، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب (۱۳۸۲)، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ نهم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

مقالات

احمدی، وحیده (۱۴۰۰)، «شاکله‌بندی مفهوم امنیت در دوره‌های باستان، میانه و معاصر»، **مطالعات راهبردی**، شماره ۹۱، صص ۳۲-۶۴.

ازغندی، علیرضا، حمدالله اکوانی (۱۳۹۱)، «مسائل اساسی اندیشه سیاسی در نامه تنسر»، **علوم سیاسی**، دوره ۸، شماره ۱۸، صص ۲۳-۴۳.

داوری اردکانی، رضا و رضا شاکری (۱۳۸۸)، «امنیت سیاسی در اندیشه امام خمینی (ره)»، **دانش سیاسی**، سال ۵، شماره ۲، صص ۶۹-۸۶.

کاوندی کاتب و دیگران (۱۳۹۸)، «بررسی تحلیلی اندرزنامه‌های سیاسی»، **پژوهش‌های ادبیات تطبیقی**، دوره ۷، شماره ۲، صص ۱-۳۱.

نصیری، علی اصغر و دیگران، (۱۴۰۰)، «بررسی مبانی مرجع امنیت سیاسی در نظام امنیتی اسلام بر اساس روی کرد دولت محور»، **حکومت اسلامی**، دوره ۲۶، شماره ۲، صص ۷۳-۹۶.



The nature of Sasanian political legitimacy in Yaqoubi historiography

Morteza Hasannejhad/Abulfazl Razavi/Mohammad Sepehri

Abstract:

The understanding of political legitimacy in Iran's political thought is based on justice, security and the order governing the universe, and regardless of the simple meaning of security, it has a deeper aspect in connection with the worldview and cosmic order believed by Iranians. dealing with justice and security in any era and describing the conduct of rulers is aimed at order and security, their political legitimacy. Examining the political legitimacy of Sassanid kings is also subject to the same rule. it seems that Yaqoubi, a historian who lived in the third century of Hijri and faced history with a more cultural approach, studied the history of the Sassanids from the same functionalist perspective and based the functions of the government system on the level of attention of its rulers to justice and security. has narrated Yaqoubi, as one of the first Muslim historians, while having a more critical attitude towards the existing reports about the history of the Sassanids and distinguishing between legend and history in the description of their history, in the light of his cultural attitude, relying on judging and confirming good or bad behavior Badroshi narrates the favorable or unfavorable performance of the Sassanid rulers in a way that reminds his audience of the importance of justice and the necessity of providing security. With the descriptive-analytical approach, this article examines the way this historian narrated their political-social behavior with the aim of explaining the political legitimacy of the Sassanid rulers from the Yaqoubi point of view.

Keywords: historiography, legitimacy, political legitimacy, Sassanians